

▼ انتخابات نواب و سایر ارکان هیئت رئیسه

اسامی کاندیداهای نواب رئیس مجلس به این ترتیب خوانده شد: «عبدالرضا مصری، علی نیکزادثمرین، حسینعلی حاجی دلیگانی، حمیدرضا حاجی بابایی، مجتبی ذوالنوری، علیرضا منادی سفیدان.» پس از آنکه نام علیرضا منادی سفیدان از تریبون مجلس خوانده شد، او با صدای بلند گفت: «احسنت». حمیدرضا حاجی بابایی و علی نیکزاد هر دو ۱۱۱ رأی آوردند و به دلیل مساوی بودن آرای آنها، قرعه‌کشی صورت گرفت و محمدسراج نیکزاد رابه عنوان نایب رئیس اول بیرون کشیدو حاجی بابایی نایب رئیس دوم مجلس شد. برای انتخاب دبیران نیز ۲۷۴ برگه توزیع شد و از این تعداد، احمد نادری با ۱۲۹ رأی، رضا جباری با ۱۲۶ رأی، عباس پای‌زاده با ۱۰۴ رأی، صدید بدری با ۱۰۲ رأی، مجتبی بخشی‌پور با ۹۸ رأی وروح الله متفکر۹۷ رأی کسب کردند. در انتخابات ناظران هیئت رئیسه نیز علیرضا سلیمی ۱۳۴ رأی، عباس گودرزی ۱۱۵ رأی و سیدجلیل میرمحمدی میبدی ۱۱۰ رأی کسب کرده و به عنوان ناظران هیئت رئیسه مجلس انتخاب شدند. پس از مشخص شدن ۱۲ عضو هیئت رئیسه، آنها در مقابل نمایندگان مجلس ایستاده و به قرآن سوگند یاد کردند که حداکثر توان خود را برای اجرای آیین‌نامه داخلی مجلس با مراعات بی‌طرفی کامل در انجام وظایف به کار گیرند.

▼ روزی ۲۰۰ پیامک برای رای به جریان افراطی

محمد مهدی شهر یاری، نماینده بجنورد، مانه، سملقان، جاجریم، گرمه، راز و جرگلان در باره برقیب بودن قالیباف در انتخابات ریاست مجلس به هم‌میهن گفت: «چند موضوع باعث شد، انسجام و اتحادی در مجلس ایجاد شود. آنچه به دلیل مذاکرات، شرایط کشور و فشاری است که روی شانه دولت قرار گرفته.» او افزود: «جریان افراطی (در مجلس) روزی ۲۰۰ پیامک برای ما ارسال می‌کردند که به قالیباف رای ندهیم. تا دو روز پیش از انتخابات توصیه برای رای دادن به آقایان رسایی و ثابتی بود و از شب پیش از انتخابات توصیه‌ها آقای راستینه شد.» او افزود: «آن جریان دنبال این بود که رای آقای قالیباف به شدت کاهش پیدا کند و شکسته شود. با خود پیش‌بینی کرده بودند که ۷۰ رای دارند و مستقلین هم با معرفی کاندیدها ۷۰ رای دارند. حتی به مستقلین می‌گفتند: «به کاندیدی شما رای می‌دهیم.» بنابراین ۱۴۰ رای از آرای قالیباف کاهش می‌یافت و با ۱۳۰–۱۴۰ رای رئیس می‌شد. دلخواه جریان افراطی این بود که قالیباف فارای پایینی رئیس شود.»

▼ تبلیغات یک ساعت قبل از انتخابات

در این میان عجیب بود که جبهه پایداری و مخالفان قالیباف در مجلس یک گزینه مناسب و رقیب جدی را مقابل قالیباف قرار ندادند.

کامران غضنفری، نماینده تهران و عضو جبهه پایداری، در این مورد به هم‌میهن گفت: «هر رقیب جدی پای کار و در صحنه بیاید، با تمهیداتی که جناب آقای قالیباف و دوستان‌شان از قبل تدارک می‌بینند شانس زیادی نخواهد داشت. در همین انتخابات یک ساعت قبل از شروع صحن علنی مجلس جلسه تبلیغاتی در ساختمان مشروطه گذاشتند. شب قبل از روز انتخابات به عده خاصی از نمایندگان رنگ با پیامک زدند و آنها را دعوت کردند و یک‌ساعت در مدح و ثنای آقای قالیباف گفتند و از فضایل و

▼ زیر سایه مذاکرات

اگر چه بر اساس اعلام وزارت امور خارجه، سفر پزشکیان به مسقط در راستای روابط دوجانبه ایران و عمان است، اما به طور طبیعی افکار عمومی بخشی از این سفر را مربوط به مذاکرات جمهوری اسلامی و ایالات متحده می‌دانند که با تسهیل گری عمان در حال برگزاری است. در حال حاضر ابتکارات عمان در تهران و واشنگتن بررسی می‌شود و به طور طبیعی این احتمال وجود دارد که این موضوع در راینزنی‌های سیدعباس عراقچی و همتای عمانی خود مورد بررسی قرار بگیرد. سیدعباس عراقچی روز ۲۵ اردیبهشت در جریان حضور خود در نمایشگاه کتاب، در پاسخ به خبرنگار اکوایران این موضوع را مطرح کرد که قرار است پیشنهاد مکتوبی از سوی طرف آمریکایی، در پاسخ به پیشنهادات ایران در دور چهارم به تهران برسد. این پیشنهاد مکتوب هنوز به ایران نرسیده و با توجه به اینکه عمان تسهیل گر و واسطه گفت‌وگوهای دو طرف است، موضوع این پیشنهاد نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ از این زاویه که آیا متن آمریکایی به دست طرف عمانی رسیده است یا نه.

▼ سفری که باید زودتر انجام می‌شد

ابراهیم رحیم‌پور، معاون پیشین وزارت امور خارجه در تحلیل اهمیت این سفر به هم‌میهن گفت: «با توجه به روابط ایران و عمان، برای انجام این سفر دیر هم شده است. ۹ ماه از ریاست‌جمهوری آقای پزشکیان می‌گذرد. من اگر جای ایشان بودم، عمان را به عنوان یکی از اولین مقاصد خارجی انتخاب می‌کردم. چون با توجه به شعارهایی که در سطوح مختلف حکمرانی کشور در خصوص دیپلماسی همسایگی داده می‌شود، سفر به کشوری به مختصات عمان بسیار مهم است. معتقدم که در این حوزه، شعارمان بیشتر از عمل مان است. اگر نیمی از توجهی که به کانون بحران در خاورمیانه داشتیم را روی ۱۵ کشور همسایه می‌گذاشتیم، خیلی موفق‌تر بودیم. طبیعتاً وقتی در این برهه از زمان سفر به عمان صورت می‌گیرد، رد این موضوع که سفر رئیس‌جمهور به مذاکرات هسته‌ای ارتباطی ندارد، در میان افکار عمومی خیلی پذیرفته نمی‌شود. البته که خود آقای پزشکیان هم ادعایی در این حوزه ندارد که موضوع هسته‌ای را هدایت و کنترل می‌کند. ترامپ هم به عنوان طرف مقابل مذاکره، مقام رهبری را مخاطب قرار داد. چرا که متوجه می‌شود سرخچ بسیاری از مسائل خارجی در اختیار رئیس‌جمهور نیست. ایشان اعتراضی هم ندارد و این موضوع را پذیرفته است چراکه واقعیت کشور ماست.»

او ادامه داد: «در مورد تاخیر در انجام این سفر نیز باید بگویم روابط ایران و عمان متفاوت از دیگر کشورهای همسایه است. سابقه تاریخی

کرامات ایشان تعریف و تمجید کردند و تبلیغ که «همه با هم یکصدا شویم و به قالیباف رای بدهیم.» آیا این کار قانونی است؟ اگر ادعا می‌کنند این اقدام قانونی بوده، آیا چنین امکانی در اختیار تمام کاندیداها قرار می‌گیرد یا صرفاً آقای قالیباف است که می‌تواند از این امکان استفاده کند؟ این موضوع خوبی نیست.» او افزود: آقای قالیباف بعد از انتخابات با تمام نمایندگان با دست دادن و روبوسی تشکر کردند. من به ایشان گفتم: «آقای قالیباف کار خوبی نکردید. این کار درست نبود که صبح و یک‌ساعت قبل از انتخابات جلسه تبلیغات بگذارید.» گفت: «دعا کنید.» تکرار کردم: «کار خوبی نکردید.» گفت: «دعا کنید عاقبت بخیر شویم.» گفتم: «با این شیوه شما بعید می‌دانم.» او در پاسخ به این سوال که رقیب قهر کرده و صحنه را خالی کرده است؟ گفت: «دلایل مختلفی وجود داشت که باید در فرصت مفصل صحبت کنیم.»

▼ حق نداریم رفتار سیاسی داشته باشیم

عباس صوفی، نماینده همدان، اما از همگرایی بین نمایندگان در این انتخابات خبر داده و به هم‌میهن گفت: «آقای قالیباف حمت خود را می‌کشد و نباید به بعضی‌از بی‌انصافی‌ها در فضای مجازی توجه شود. به هر حال هر کسی ممکن است که عملکردش اشکالاتی هم داشته باشد. اما از نزدیک شاهدز حمات آقای قالیباف در موضوع مدیریت مجلس هستیم.» او با اشاره به شرایط کشور، افزود: «مردم بیشتر مشکلات را از چشم مجلس می‌بینند در صورتی که شرایط کشور طوری است که به لحاظ مباحث اقتصادی، با مشکل روبه‌رو کرده است و مردم حق دارند که از مجلس و دولت نگران باشند. آنچه که من می‌بینم مجلس تلاش خود را می‌کند و امیدوارم دولت هم تلاش خود را به کار گیرد تا با همگرایی بین قوا مشکلات مردم را حل کنیم. تنها وظیفه ما این است که مشکلات مردم را حل کنیم و حق نداریم رفتار سیاسی داشته باشیم اما مردم مشکل داشته باشند. باید مسائل سیاسی را کنار بگذاریم و پول مشکلات مردم را حل کنیم. وقتی مشکلات اقتصادی و معیشتی حل شد، سیاسی‌ها دعوی‌ای خود را از سر بگیرند. این جفابه حال مردم است که کسانی در این شرایط دنبال منافع سیاسی خود باشند.»

▼ رقیب جدی در مجلس وجود نداشت

جواد نیک‌بین، نماینده کاشمر، بردسکن و خلیل‌آباد و عضو حزب نسل نو (حامیان قالیباف، معتقد است که قالیباف رقیب قوی نداشته که یا به میدان بگذارد. او در گفت‌وگو با هم‌میهن تأکید کرد: «عموم نمایندگان مجلس به این نتیجه رسیدند که نماینده‌ای قدر و قوی‌تر از آقای قالیباف برای اداره مجلس نداریم. اگر هم چنین نماینده‌ای هست، کاندیدا نشده است. فقط آقای راستینه کاندیدی ریاست مجلس شد که با رای بسیار پایینی (۳۶ رای) کنار گذاشته شد.» او درباره تعداد کم کاندیدا‌های ریاست مجلس، افزود: «در جلسات مختلفی که برگزار شد به این نقطه رسیدیم که هر چقدر اتحاد در مجلس بیشتر باشد قطعاً پیام آن به جوامع بین‌المللی علی‌الخصوص به جبهه مقاومت بیشتر خواهد بود. به همین دلیل فرد دیگری کاندیدا نشد و آقای قالیباف از سال گذشته رای بیشتری کسب کرد و این رای حتماً پیامدهای خوبی برای مجلس خواهد داشت.»

بسیار مثبتی میان دو کشور وجود دارد. از جهت نژادی هم تأثیراتی از بلوچ‌های ما در عمان مشاهده می‌شود و علقه‌های زیادی از آن سو نسبت به ایران وجود دارد. به این موضوع دقت کنید که نامه ترامپ را امارات برای ایران آورد، اما ایران کار را به عمان سپرد. مدیریت کار را هم بر عهده طرف عمانی گذاشت و حتی در مذاکرات رم هم مدیریت طرف ایتالیایی را نپذیرفت. همه چیز نشان می‌دهد که این انتخاب درست بوده است. چراکه در میان همسایگان ایران، بی‌طرفی و عدم وابستگی به آمریکا بیشتر مشاهده می‌شود. حتی اگر بحث هسته‌ای نبود، این سفر باید زودتر انجام می‌شد. از لحاظ مسائل اقتصادی با عمان در حال پیش‌تر هستیم. از لحاظ سیاسی وضعیت بالایی داریم و مردم هم به عمان در حال رفت و آمد هستند. طبیعی است که وقتی ایشان در این شرایط به عمان می‌رود، در متن و حاشیه گفت‌وگوهای دوجانبه، موضوع مذاکرات با آمریکا نیز مطرح می‌شود و حتماً پیام‌های سطح بالایی برای طرف عمانی برده‌اند. بنابراین معتقدم سفر به عمان یک سفر جامع و همه‌جانبه‌است.»

▼ احتمال بررسی پاسخ‌های ایران و آمریکا به ابتکار عمان

عبدالرضا فرجی‌راد، استاد ژئوپلیتیک و سفیر پیشین نیز درباره سفر پزشکیان به عمان، به هم‌میهن گفت: «طبیعتاً این سفر مربوط به روابط دوجانبه تهران و مسقط است و برنامه‌ریزی آن از قبل صورت گرفته. در خصوص موضوع هسته‌ای نیز رفت و آمدها میان دو کشور در جریان است و وزرای امور خارجه ایران و عمان در تماس مداوم هستند. این که چرا سفر مورد توجه قرار گرفته، به خروجی دو پنجم مذاکرات ایران و آمریکا برمی‌گردد. عمانی‌ها در این دور از مذاکرات طرحی روی میز گذاشتند که گفت‌وگوها از بن‌بست خارج شود. ترامپ هم اخیراً گفته من خبرهای خوشی دارم که شاید بتوان آن را جدی گرفت چون قطعی مطرح نکرد.» او تأکید کرد: «ممکن است طرح آمریکایی‌ها به عمان ارائه شده باشد. در واقع آن‌ها پاسخ خود به ابتکارات پیشنهادی عمان را داده باشند. قاعدتاً آن طرح در ایران هم مورد بررسی قرار گرفته و آقای پزشکیان نیز نظر مجموعه حاکمیت را می‌داند. بنابراین، اهمیت سفر در آن است که امکان دارد پاسخ‌های دو طرف و طرح‌هایی که در واکنش به ابتکارات عمان مطرح کردند، در این سفر مورد کنکاش و بررسی قرار بگیرد. به همین دلیل، این سفر مهم شده است. اگر نه، همکاری‌های دوجانبه ایران و عمان در حوزه‌های اقتصادی، پزشکی، نظامی، سیاسی و فرهنگی در جریان است؛ مهاجرت ایرانیان به عمان افزایش پیدا کرده و تردد بین دو کشور بالا رفته است. این اهمیت خاص، مربوط به موضوع طرح عمانی است.»

عکس نوشت

رسید به دست «عکس نوشت»

درباره نامه‌ای از طرف پرسنل شیفت صبح کافه چنار لاهیجان

از روزنامه رنگ‌زدند که برایت نامه رسیده. دور بودم. کار داشتم. دستم بند بود. اما مثل آتش نشانی که سوی آتش می‌رود تو یخوان مجنون تشنه به لیلی خودم را به روزنامه رساندم. نامه را گرفتم و با شوق بارش کردم. سطر سطرش چنان به جانم نشست که نگو و نپرس. صفحه اول را که خواندم شیفته نثر نویسنده‌اش شدم. صفحه دوم دلم ریخت و... باید جواب «پرسنل شیفت صبح کافه چنار» را همین جامی دادم. اما شمانمی‌گفتید این حرف‌ها چیست که می‌زنی؟ اصلاً مگر قصه ما همین گوشه صفحه سه روزنامه قصه نشد. حالا یکی از شما میهمان عکس نوشت شد. نامه نوشته. قدمش سر چشم. چایش می‌کنیم و دور هم گل می‌گوییم و گل می‌شنویم. خدا را چه دیدی شاید یک روز همه بچه‌های هم‌میهن و همه رفقای «عکس نوشت» توی کافه چنار نشستیم و چای لاهیجان خوردیم... از محمد جواد روح و هادی حیدری بابت لطف بی کرانشان ممنونم. در ادامه ستون متن نامه را می‌خوانید...

باسلام خدمت امیر جدیدی عزیز و دوست‌داشتنی

بنده صاحب کافه چنار هستم. بارها پیش آمد که با همین عبارت «بنده صاحب کافه چنار هستم» به دادستان و اطلاعات و رئیس‌ها و اصناف و این جور جاها نامه بنویسم، اما این یکی با آنها فرق دارد. بگذار داستان را ازاول تعریف کنم. کافه‌ی ما در لاهیجان خیابان نیما بیست قرار داشت. من رفته بودم دکه‌ی داخل شهر و سفارش داده بودم که هر روز یک روزنامه‌ی «جوان» و یک روزنامه‌ی هم‌میهن برایمان بیاورند. روزنامه جوان برای این که بدانیم در داخل نظام چه خبر است و هم‌میهن برای اینکه بدانیم در بیرون یا کنار یا جانب نظام چه خبر است. روزنامه‌ی جوان برای این که بدانیم موتور محرک کشور دارد کشور را به کدام‌ی‌برد و روزنامه‌ی هم‌میهن برای این که بدانیم این جایی که دارد می‌برد چطور جایی است؟ و اگر برود خوب است یا نرود؟ و این که اگر آنجا نرود کجا باید برود؟ و چرا اصلاً به این جاها یا جاهای دیگری می‌رود و یا باید برود؟ و این چیزها. خلاصه این که ما مملکت را مثل يك سیرال هیجان انگیز (مثلاً گیم‌اوترونز) دنبال می‌کردیم؛ این که فلانی چی گفت؟ بیساری چی جواب داد؟ و همین چیزها، شاید هم مثل سیرال‌های جم؛ شاید هم مثل سیرال‌های مهران مدبری. در هر صورت يك سیرالی بود(وهست). علاقه‌ی من به جلدهای هم‌میهن باعث شده بود که هم‌میهن دو تا باشد و جوان یکی. در نهایت روی استند روزنامه‌ی کافه چنار همیشه يك جوان و يك هم‌میهن بود و توی کیف من که آن را روی دوشم می‌انداختم هم یک هم‌میهن دیگر و در نهایت‌تر همه‌ی اینها تبدیل به روزنامه‌های باطله می‌شدند. ما رویشان به عنوان سفره غذا می‌خوردیم، یا دور لامپ‌ها می‌پیچیدیم که نور را فیلتر کنند، یا بیشترین استفاده برای اسباب‌کشی دوستان و آشنایان بود. مثلاً یکسری دوستان سوسالیست داشتم که یک روز آمدند و يك بسته روزنامه‌ی هم‌میهن را که من خیلی مرتب چیده بودم بردند برای اسباب‌کشی یا اثاث‌کشی (که نمی‌دانم کدام درست است). گاهی هم روزنامه‌ها را الوله می‌کردیم و به دیوار میخ می‌کردیم و برای نگهداری چراغ‌قوه‌های گِره‌ای روی دیوار ازشان استفاده می‌کردیم. من همیشه می‌گفتم: «روزنامه پر استفاده‌ترین چیز دنیاست». یک بار هم لوله آشپز خانه گرفت و یک نفر را آوردیم تویش فن زد و این فنر همینطور می‌چرخید و می‌فت توی چاه و بر می‌گشت بیرون و همه جا را به گند می‌کشید؛ طوری که دلمان نمی‌گرفت پس از پایان کار آنجاراتی بز نیم، می‌تان خیلی کثیف می‌شد. چه کردیم؟ یک عالمه روزنامه پهن کردیم در آن قسمت‌ها و با پایمان رقیم رویشان و همینطور مالیدیم تا پاک شود، بعد تاید ریختم و دوباره برای خشک کردن از روزنامه استفاده کردیم، چون آن قسمت آشپز خانه کف‌شور نداشت. در همین وقت یک پرسنلی داشتم به نام «عاطفه» که همینطور که روزنامه‌ها را پهن می‌کرد می‌گفت: «اصلاح‌طلبی بالاخره توانست مفید واقع شود.» می‌خندید. همینطور که عاطفه می‌خندید من با خودم می‌گفتم: «لعتنی، اصلاح‌طلبی مگر کجای راه را اشتباه رفت؟» شاید هم راه اشتباهی را به صورت درست رفت، یا راه درستی را به صورت اشتباه رفت یا چنین چیزی. با می‌خواست راه برود، در جایی که اصلاً راه نبود یا چنین چیزهایی. در هر صورت همیشه خود را اصلاح‌طلب معرفی کرده‌ام و از حرف عاطفه رنجیدم، با این که لیخند زدم. حتی شاید شما را هم با این خاطره رنجاند. باشم. با این حال باید من را ببخشید؛ من آدم صادقی هستم و بعضی وقت‌ها بهم جنون صداقت دست می‌دهد؛ مثل همین حالا؛ این باعث می‌شود ما به هم نزدیک شویم. حتی می‌دانم تا همین حالایش هم دلتان خواسته کمی به من نزدیک شوید. اگر من شما را ببینم بهتان لیخند خواهم زد و خواهم گفت: «هان، آن نامه، ازی، جالب بود؟ خوشتان آمد؟ و یا باز هم خواهم خندید: «هه‌هه». خب می‌رسم به آنجایی که صبح‌ها کافه خلوت بود و پرسنل سالن‌دار صبح (عاطفه) هر روز می‌دید که هم‌میهن می‌آید و آن را می‌پیچید توی استند روزنامه و در تمام آن مدت آهسته آهسته تنها یکی از قسمت‌ها یا صفحات بود که نظرش را جلب می‌کرد؛ بله، صفحه یا ستون یا قسمت مربوط به شما؛ آن عکس‌ها و نوشته‌های غم‌انگیزش. البته من هم برای جلب نظر عاطفه گفتم که: «دو تا از همکارهایشان الان زندانی هستند، که البته فکر می‌کنم یکی از آنها یی که مدنظر بودند مال روزنامه‌ی «شرق» بود.» «الیه محمدی!»... من را ببخشید؛ اسم آن یکی خانم را یادم رفت. بعد همینطور که هر روز روزنامه می‌آمد عاطفه قسمت مربوط به شما را می‌خواند. یک بار یک مطلبی نوشته بودند و در مورد چای لاهیجان ابر یادتان باشد؛ این که شما آنجادر تحریریه از ش محروم هستید و این حرف‌ها. شیوه‌ی دم کردن درست چای و این حرف‌ها. تصویر باغ‌های چای (فکر می‌کنم) لاهیجان هم بود. باعث افتخار ما بود که تصویر کوه‌های مخملی چای لاهیجان توی روزنامه باشد. همینطور که این مطلب را می‌خواندم عاطفه را صدا کردم و گفتم: «این عکس را استوری کن و پایشن بنویس تشریف بیاورید لاهیجان؛ هم چای‌مان ایرانی است هم شیوه‌ی دم‌آوری ما بهترین شیوه‌ی دم‌آوری چای (احتمالاً) در جهان است». شما هم همین استوری را استوری کردید و نوشتید «خستگی‌ام در رفت (اگر اشتباه نکرده باشم)» و عاطفه از در رفتن خستگی شما ذوق کرد. عاطفه یک دختر افسرده‌ای بود که از همه چیز ذوق می‌کرد. هم ذوق کردنش خیلی پررنگ بود، هم ذوق نکردنش. مدتی گذشت و عاطفه همینطور که ستون‌های شما را می‌خواند به نوشتن علاقمند شد. گفت: «قبلاها هم چلچراغ می‌خوانده» و گفت: «حتی یک بار برای چلچراغ نامه‌هم نوشتم». من بهش گفتم: «این حرف‌ها و این کارها که کردی را می‌توانی برای دوستان فمینیست (بله، دوستان فمینیستی داشت که او را شست‌وشوی مغزی می‌دادند) هم تعریف کنی؟» گفت: «نه، اصلاً.» ومن گفتم: «پس آنها دوست واقعی نیستند؛ من دوست واقعی هستم.» و او گفت: «بله». حالا که این نامه را برای شما می‌نویسم عاطفه خودکشی کرده است. پشت خانه‌شان یک طناب دار درست کرد و... خود را خلاص کرد. همان دوست‌های فمینیست‌اش از اینجا بردنش، چون خیال می‌کردند ما ضدنر هستیم، در حالی که نبودیم و مثلاً هرگز اجازه نمی‌دادیم دخترها دستشویی را بشورند یا میزها را دستمال بکشند، در حالی که حقوق‌شان دقیقاً به اندازه‌ی پسرها بود، و اصلاً این چیز ی را ثابت نمی‌کند و شاید آن نشستن دستشویی توسط دخترها یک نابرابری باشد. به هر صورت عاطفه وقتی از اینجا رفت قلیش شکسته بود و گفت بهترین روزهای زندگی اش همان وقت‌هایی بودند که صبح‌هایش روزنامه‌ی شما می‌آمد. البته فقط نه به خاطر روزنامه‌ی شما، بلکه به خاطر من و کافه چنار و دوستانی که اینجا باهاشان همکار بود. فمینیست‌ها اما این چیزها را بر نمی‌تایبند. در نهایت پس از عاطفه ما آمدم یک جای دیگر و مدت زیادی گذشت و یک پرسنل شیفت صبح دیگر آوردیم: «جلال.» و هم‌چنان صبح روزنامه‌ها می‌آمدند؛ «کپهان»، «هفت صبح»، «شرق»، «هم‌میهن». اما چه اتفاقی افتاد؟ خبر خوب برای شما این که این بار هم فقط و فقط این نوشته‌های شما بودند (در میان آن همه، از هر رنگ و بویی) که توجه پرسنل شیفت صبح را جلب کردند. حتی او (جلال) به خاطر ستون شما خودش رفت اشتراک روزنامه را برای آرایشگاه پدرش (که پایین خانه‌شان بود) گرفت و حالا برای من این سوال است که شما چطور می‌توانید در میان آن همه روزنامه‌نگار خود را توی دل پرسنل‌های شیفت صبح کافه چنار جا کنید؟ تا این که یک روز یک اتفاق عجیب افتاد: جلال آمد گفت: «رض (من را ض صدامی‌کنند)، من باید به امیر جدیدی نکست بدهم» من موی تنم سیخ شد. دقیقاً همان کاری که عاطفه دو سال پیش کرد. گفتم: «باز هم امیر جدیدی؟!» گفت: «چطور مگر؟» من یک نفس عمیق کشیدم. آخرین نفری که امیر جدیدی را در کافه چنار دنبال می‌کرد خودش را دارد. نه، نه، ایرادی به شما نمی‌گیریم؛ اصلاً نمی‌دانم چرا این را را گفتم؛ فقط داشتم یک شوخی شرم‌آور می‌کردم؛ شاید. بعد جلال آمد گفت: «رض.» گفتم: «هان؟» گفت: «می‌شود یک نامه برای امیر جدیدی بنویسی؟» و ادامه داد: «از طرف من.» گفتم: «می‌نویسم. اما چرا از طرف تو؟» گفت: «پس چی؟» گفتم: «از طرف خودم می‌نویسم. اما درباره‌ی تو.» و چشم‌هایم را درشت کردم و بر لایهم را به هم فشردم که یعنی این یک فکر بکر است و جلال که جارو و خاک‌انداز دسته‌بلند دستش بود گفت: «عالی است. آفرین». این که هدف این نامه تنها یک چیز بود: این که شما را یک بار دعوت کند به کافه چنار (اگر گذر تان به لاهیجان افتاد) خب، تشریف بیاورید. و آخرین مطلبی که جلال از شما خواند همراه با تصویری بود از زباله‌هایی که مسافر‌ها توی جنگل‌های شمال می‌ریزند. وقتی این را دید و خواند من را صدا زد: «رض.» گفتم: «هان؟» گفت: «این امیر جدیدی خیلی آدم خفنی است؛ می‌گوید شمال برای ما حکم سالن پذیرایی را دارد؛ ما میهمان‌هایمان را می‌بریم آنجا» و ادامه داد: «خیلی قشنگ بود.» گفتم: «اوهم» و به نظرم آنقدرها هم قشنگ نرسید، اما خب، شیفت صبح است و امیر جدیدی‌هایش. آن تصویر و نوشته‌ی کودک فلسطینی با دست‌های قطع‌شده هم خدایی‌اش شوک عجیبی بهمان داد. همان جابو که جلال گفت: «فکر کنم این (یعنی شما) چپ است.» گفتم: «دست‌های قطع‌شده یک پسر بچه دیگر چپ و راست ندارد». یا این که هم دست راست قطع شده بود و هم دست چپ. حالا من رسماً شما را دعوت می‌کنم به صرف یک چای لاهیجان با پرسنل شیفت صبح کافه چنار، از هر کسی هم آدرشش را بپرسید، می‌داند.

دوست‌دار شما، م. سیاه‌اسطخی

از طرف پرسنل شیفت صبح، هر کی که می‌خواهد باشد

